دو ماهنامهٔ فرهنگ و ادبیات عامه
سال ٦، شمـارهٔ ١٩، فروردین و اردیبهشت ١٣٩٧

بی‌دستار شدن، اشکال و دلایل

سید جلال موسوی[*] [١]

(تاریخ دریافت: ٩٦/٢/٢٦، تاریخ پذیرش: ٩٦/١١/١)

چکیده

کارکردهایی نظیر حفظِ تن از آسیب‌های محیطی، الزامات عرفی و ظرفیت‌های نمادین، سبب شده است که لباس در زندگی آدمی، اهمیتی چشمگیر و اجتناب‌ناپذیر داشته باشد. براساس چنین اهمیتی، تهیهٔ پوشاک متناسب با هریک از اعضای بدن و ظهورِ ملبس در انظار عمومی، بسیار مورد توجه بوده است. در این راستا، «سر» نیز که بالاترین و یکی از مهم‌ترین اعضای بدن است، همواره با سرپوش‌هایی همچون «دستار» و کلاه پوشانده می‌شد. در پوشیدن چنین پوشاکی نیز، الزاماتِ عرفی نافذ بوده و هر نوع سربرهنگی در حالات عادی ناهنجاریِ فاحش محسوب می‌شده است. با وجود چنین اهمیتی، توجه به منابع نشان می‌دهد که گاه دستار از سر برداشته می‌شده است. این نوشتار مشخصاً در پی آن است که با توجه به منابع گوناگون، اشکال و علل بی‌دستار شدن را ذکر و بررسی کند. بررسی‌های صورت‌گرفته نشان می‌دهد که درمجموع، بی‌دستارشدن یا به دستِ شخصِ دستاربند و به خواست وی روی می‌داده یا عاملی بیرونی، علی‌رغم میل دستاردار، به این کار دست می‌زده است. عللی چون بروز هیجانات، فروش (در تنگدستی)، بخشش، استغفار و انتقال قدرت به شکل‌گیری نوع اول دستاربرداری منجر شده و سرقتِ دستار و مجازات دستاربند نیز، علل برداشتن دستار در شکل دوم آن است.

واژه‌های کلیدی: لباس، سرپوش، دستار، بی‌دستار شدن.

---

١. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور (نویسندهٔ مسئول).

[*] j.mousavy@yahoo.com

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

۱. مقدمه

بی‌شک آدمی از بدو پیدایش، دست‌کم برای حفظ خود از آسیب‌های محیطی ناگزیر از یافتن و تهیهٔ پوشاک بوده است. درواقع، لباس از این منظر کارکردی اجتناب‌ناپذیر داشته و چشم‌پوشی از آن ناممکن بوده است. هم‌زمان با این ضرورت، یا با تحول حیات و پیدایش مناسبات اجتماعی، حفظ عفت و متعاقب آن استتار برخی از اعضا و اندام‌ها، به پوشاک نقشی مضاعف در حیات اجتماعی داده و بر اهمیت آن افزوده است. علاوه بر عوامل ذکرشده، ظرفیت پوشاک برای ابراز امور زیباشناختی از طریق تزیین، نیز اظهار مقام و موقعیت به‌واسطهٔ ظرفیت نمادین آن، رفته‌رفته این عنصر را چنان با هویت آدمی عجین ساخت که برخی تعریف انسان بدون لباس را تعریفی صرفاً انتزاعی قلمداد کردند (Eicher & Higgins, 1992: 13). بنابر جایگاه و اهمیتی که برای پوشاک در حیات آدمی ذکر شد، اجزا، انواع، کارکردها و اقسام رفتارها با آن، در آثار گوناگونی از سنگ‌نوشته‌ها تا منابع مکتوب و مصور، تعریف و ترسیم شده است. توجه به این منابع حاکی از آن است که در میان انواع البسه، «سرپوش‌ها» نیز یکی از مهم‌ترین اقسام پوشاک هستند که از دیرباز آدمی بدان‌ها توجه داشته است. می‌توان گفت این نوع از پوشاک، کم‌وبیش، داری همان کارکردهایی است که برای دیگر لباس‌ها برشمرده شد. به عبارت دیگر، پوشاکی نظیر کلاه و «دستار»، ضمن حفظ سر از آسیب‌های محیطی، اسبابی برای جلوه‌گری و نمادهایی برای اظهار جایگاه اجتماعی نیز بوده‌اند. علاوه بر این کارکردها که خود حاوی جزئیات گوناگون هستند، توجه دقیق‌تر به منابع نشان می‌دهد که گروهی از رفتارها در ارتباط با این نوع پوشاک وجود داشته است که آن‌ها را شایستهٔ وارسی بیشتر می‌کند. یکی از شایع‌ترین این رفتارها که در منابع گوناگون ادبی و تاریخی انعکاس چشمگیری دارد، بی‌دستار شدن (برداشتن دستار) است که در این نوشتار بدان پرداخته خواهد شد. به عبارت دیگر، این نوشتار مشخصاً در پی آن است تا آشکار کند دستار، به چه اشکال و عللی از سر برداشته می‌شد.

۲. پیشینهٔ تحقیق

به‌دلیل اهمیت دستار، اشارات جسته و گریختهٔ بسیاری در منابع گوناگونِ ادبی، تاریخی و دینی به این سرپوش شده است؛ اما در میانِ منابع تحقیقی، مقالهٔ مختصرِ فاضل

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

(۱۳۵٤) با عنوان «عمامه»، در خور توجه است. وی در این نوشتارِ شش‌صفحه‌ای، ضمن بیان مباحثِ جالبی همچون تاریخِ پیدایشِ عمامه، تأیید اسلام از این سرپوش، و نام‌ها و فوائد مختلف آن، فهرست ارزشمندی نیز از متونی که حاوی مطالبی دربارهٔ این سرپوش هستند، عرضه کرده است. دیگر مطلب تحقیقی دربارهٔ دستار را ذکاء (۱۳٤۲) در مقالهٔ «نگاهی به کلاه پارسیان در روزگار هخامنشیان» نگاشته است. این محقق که کلاه پارسیان را بر مبنای سنگ‌نگاره‌ها و منابع کهن توضیح داده، دستار را یکی از سرپوش‌های ایران باستان دانسته است که کشوریان (نه لشکریان) بر سر می‌گذاشته‌اند (همان، ۲۸). مقالهٔ کوتاه اما عالمانهٔ الگار (۱۳۸۳) با عنوان «عمامه» نیز حاوی اشارات جالب توجهی به دستار است. الگار در ابتدای سخن، ضمن ارجاع دادنِ تاریخِ استفاده از این سرپوش، به دوران قبل از اسلام، گسترهٔ خاور نزدیک را، محلِ استفاده از آن دانسته است؛ اما جایگاه دستار در روایات و سنت، بخشِ مفصل بحث این محقق است که وی به واسطهٔ آن، استفادهٔ گسترده از این سرپوش را در جوامع اسلامی تبیین کرده است. در میان مطالب این مقاله، برداشتن اجباری دستار در عثمانی و ایران، در دوران تجدد این جوامع نیز منعکس شده است. در میان سایر منابع، چیت‌ساز (۱۳۷۹) در کتاب ***تاریخ پوشاک ایرانیان: از ابتدای اسلام تا حملهٔ مغول***، در چندین نقطه، از دستار(عمامه) سخن گفته است. گفتار وی دربارهٔ اینکه دستار، پوشاک دائمی کدام طبقه از طبقات اجتماع در دوره‌های مختلف بوده، در خور توجه است. دوزی نیز در کتاب ***فرهنگ البسهٔ مسلمانان*** (۱۳٤٥: ۲۸۸ـ۲۹۳) ذیل واژه‌های عمامه و مندیل (همان، ۳۸۹ـ۳۹۲)، رنگ، جنس، طرز بستن و استفادهٔ ابزاری از آن را با توجه به منابع و قلمروهای عمدتاً عربی ذکر کرده است. اشارات این محقق هر چند در هر موضوعی مختصر و فاقد شواهد کافی است، از نظر ترسیم گسترهٔ موضوع، اهمیت بسیاری دارد.

۳. روش تحقیق

در این پژوهش ابتدا مصادیق بی‌دستار شدن به روش کتابخانه‌ای از منابع گوناگون ادبی و تاریخی گردآوری شده است. سپس علل مختلفی که به این عملِ مغایر هنجار منجر شده، با توجه به منابع ذکرشده توصیف و بررسی شده است. از آنجا که برخی از

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

مصادیقِ بی‌دستار شدن، در منابع ادبی و برخی دیگر نیز در منابع تاریخی بسامد داشت، در مقالهٔ حاضر، در ذکر مصادیق و علل گوناگون این عمل، از شواهد ادبی و تاریخی یکسان استفاده نشده است. به عبارت دیگر، گاه مصادیق یک نوعی از انواع بی‌دستار شدن، متعلق به منابع ادبی است، نظیر «برداشتن دستار در سوگ» و گاه نیز به مانند مبحث «برداشتن دستار برای انتقال قدرت»، شواهد از حوزهٔ متون تاریخی است. در میان چنین نوسانِ ناگزیری، در مواردی همچون «برداشتن دستار برای بخشش آن»، از آنجا که موضوع هم در متون تاریخی و هم در منابع ادبی بازتاب داشته، از هر دو حوزه، توأمان شواهدی برای تبیین مطلب ذکر شده است.

٤. مفهوم‌شناسی دستار

دستار اسمی مرکبی از دست + پسوند نسبتِ «ار» است که علاوه بر کاربرد در معنی دستمال، رومال و روپاک (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «دستار»؛ برهان، ۱۳٦۲: ذیل «دستار»؛ شاد، ۱۳۳۵: ذیل «دستار»)، در فرهنگ‌ها دست‌کم در سه مورد، در معنی پوشاک به‌کار رفته است:

۱. «سرپوش»، دستار در این کاربرد عبارت از مقداری معینی از پارچه است که با کیفیت خاص به دور سر پیچیده می‌شد و با عمامه، مِیزَر، مِندیل، عِصابه و مِکوَره مترادف است (ر.ک: دهخدا، همان‌جا). بدیهی است که این ترادف را نمی‌توان مطلق تلقی کرد؛ زیرا بنا بر طرز بستن، شیوهٔ تزئین، رنگ و مقدار پارچهٔ به‌کار رفته در این سرپوش، کم‌وبیش میان موارد مذکور تفاوت‌هایی وجود داشته است. ۲. «کمربند» (شاد، ۱۳۳۵: ذیل «مِندیل») ۳. «آستین» در ترکیب «دستار دستان» (با اضافه و با فک اضافه) (نفیسی، ۱۳٤۳: ذیل «دستار»).

۵. اهمیت دستارپوشی

می‌توان گفت از میان انواع معانی مذکور، دستار در مقام سرپوش، اهمیتی چشمگیر در میان سایرین داشته است؛ زیرا علاوه بر پوشاندنِ یکی از مهم‌ترین بخش‌های بدن، یعنی سر، با قرار گرفتن در بالاترین قسمت بدن، این امکان را برای صاحب خود فراهم می‌کرد تا به‌راحتی مقام و اقسام جلوه‌گری‌های خود را در معرض دید دیگران قرار

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

دهد. به همین دلیل از گذشتهٔ دور، این پوشش مورد توجه اقشار جامعه بوده است (ذکاء، ۱۳٤۲: ۲۸). علاوه بر این موارد، حساسیت عرف نسبت به پوشاندن سر ـ که نزد اغلب اقوام ایرانی دیده می‌شود ـ بر جایگاه سرپوش‌ها، ازجمله دستار در میان سایر لباس‌ها افزوده است. به گفتهٔ شاردن برداشتن سرپوش در ایران و «سربرهنه بودن در میان جمع، همان قدر زشت و زننده است که یک نفر اروپاییِ صاحب‌مقام کلاه‌گیسش را از سرش بردارد» (۱۳۷۲: ۸۰۳/۲). به گفتهٔ وی، به همین دلیل، دستار در ایران از دل‌انگیزترین پارچه‌ها تهیه می‌شود و مردم به آن «دلبند» می‌گویند (همان‌جا). عامل مهم دیگری که اهمیت دستار را بیش از پیش مطرح ساخته، ورود اسلام به ایران است. طبق تأکیدات موجود در روایات و سنت «اساس دین و دنیا به آیین عمامه، که تاج فرق آسمان‌سای است مشیّد می‌گردد، یکی زیادتی حلم و تواضع را «تعمّموا تزدادوا حلما»، دوم توخّی مصاعد تاجداری ملک سیادت را «العمائم تیجان العرب» و العجب تشویش به هیچ حال در نفس و مال پسندیده نیست و در عمامه چو اتفاق افتد مروّت است "تشویش العمامهٔ مروّه" » (حسین اصفهانی، ۱۳٦٤: ٤۰؛ الگار، ۱۳۸۳: ٤٥٥–٤٦۰). به عبارت دیگر اسلام به دستاربندی شکلی عمومی‌تر داد و بر تعداد دستاربندان افزود. در این راستا در ماجرای مسلمان شدن غازان‌خان، وی «لباس قدیم چنگیزخان را تغییر داده به طریق مسلمانان به اتفاق جمیع امرا دستار بست» (تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ٤۳۸۹/۷). محمدخان دیگر خانِ مسلمان‌شدهٔ مغول نیز چنان به شئونات اسلامی توجه داشت که «اگر مغولی دستار به سر نبستی، میخ اسب بر سر وی فرو بردی» (حیدرمیرزا دوغلات، ۱۳۸۳: ۸٦).

بر اساس اهمیتی که دستاربندی رفته‌رفته یافت، بی‌دستار شدن و افکندن آن، تحقیری بزرگ و خفتی عظیم تلقی می‌شده است. ماجرای دستارافکنی، در ستیز دو ندیم از ندمای فضلِ سهل، که در مجلس شراب کار را از مزاح به جدال کشیده بودند، شاهدی گویا در این باره است. در اثنای این جدال وقتی یکی از آن دو، دستار از سر دیگری [ثابت] انداخت، «ثابت از آن بغایت برنجید چنانکه اثر تغیّر در بشرهٔ او ظاهر شد. فضل سهل گفت: چرا چنین می‌رنجی؟ گفت: چگونه نرنجم که آبروی من در پیش تو بریخت ... » (عوفی، ۱۳۸٦: ۱٦٥/۳). از این دست است ماجرای غلامی از غلامان، با

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0] [Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

بزرگی از ندیمان امیرعلیشیر نوایی که در آن، وقتی به‌واسطهٔ جسارت غلام، دستار از سر آن بزرگ رها شد، امر چنان ناگوار آمد که «فغان و غریو از اهل مجلس برخاست» (واصفی، ۱۳٤۹: ۱/ ٤۰۹). با وجود این اهمیت بنا بر اشارات منابع گوناگون گاه دستار به اشکال و دلایل مختلف از سرها گرفته می شده است که در ادامه هر یک ذکر و بررسی می‌شود.

٦. اشکال و دلایل بی‌دستار شدن

۱-٦. «بی‌دستار شدن» به ارادهٔ صاحب دستار

بررسی‌های صورت‌گرفته در منابع نشان می‌دهد که بی‌دستار شدن در اغلب موارد، به دستِ شخص دستاربند و به ارادهٔ وی رخ می‌داده است. منظور از اراده و خواستِ شخص دستاربند این است که این عمل بدون عنف صورت می‌گرفته است وگرنه عوامل متعددی در کار بوده که دستاربند را به برداشتن دستار مایل می‌کرده است:

۱-۱-٦. برداشتن دستار در سوگ و عزا

طبق شواهد متعدد، غلبهٔ هیجانات و ابراز آن ازجمله هیجانات ناشی از مرگ و عزا، از عواملی بوده است که به‌واسطهٔ آن، دستار به‌دستِ دستاربند، از سر برداشته می‌شد. خبر مرگ به‌ویژه مرگ عزیزانی که در گذشته‌شان ناگهانی و دور از انتظار است، معمولاً هیجانات و واکنش‌های خارج از تصوری ایجاد می‌کند که برخی از آن‌ها با عرف و هنجارهای متعارف سازگار نیستند. در روزگاران گذشته بخشی از چنین واکنشی‌ها در رفتار با سرپوش‌ها و حالت‌های گوناگون آن‌ها متبلور می‌شده است. در این راستا طبق گزارش مؤلفی ناشناخته در قرن هشتم، آنگاه که خبر درگذشت مستنصر، از خلفای عباسی، به ابن‌علقمیِ وزیر رسید او «جزع آواز نهاد و دستار خراب کرد» (تحفه، ۱۳٤۱: ۲۱٦). اما بر اساس شواهد مکرری که در منابع درج است می‌توان گفت در هنگام سوگ، «برداشتن» دستار رایج‌ترین شکلِ واکنش از طریق سرپوش بوده است. سخن اغراق‌آمیزِ ادیب‌الممالک فراهانی در بیتِ «دستار گرفت ز سوگش خطیب چرخ/ وز ماتمش دبیر فلک جامه زد به نیل»، که در سوگِ مهتری از آل علی(ع) سروده شده، در

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

واقع اشاره‌ای است به این رسم رایج در نزد پیشینیان که در کلام یکی از متأخرین آن‌ها نمود یافته است (ادیب‌الممالک، ۱۳۷۸: ۹۳۳/۲). نظیر آنچه فرخی سیستانی و الهامی کرمانشاهی به‌ترتیب در ابیاتِ «حاجبان بینم خسته دل و پوشیده سیه/ کله افکنده یکی از سر و دیگر دستار» (۱۳۸۵: ۹۰) و « فکندند دستار و بر فرق خاک/ فشاندند با نالهٔ دردناک» (۱۳۸۹: ۲۳۰/۳)، گفته‌اند در اوقات عزا، برداشتن دستار گاه به «افکندن» آن ختم می‌شد است. گاه نیز خبر مرگ هیجان خشم‌آلودی به همراه داشته که به‌واسطهٔ آن دستارِ برداشته شده، بر زمین کوبیده می‌شد. دو بیتِ «در خطبه دی خطیب مگر نام او نیافت / دستار بر زمین زد و از منبر اوفتاد» (سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۵۲۲) و «وارثان دستار از مرگم زنند ار بر زمین/ لیک در باطن کله در آسمان می‌افگنند» (واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۲۱۰) شاهدی است بر این مطلب (حیدرمیرزا دوغلات، ۱۳۸۳: ٦٥٠؛ علامی، ۱۳۸۵: ٤٦١). علاوه بر این رفتارها، بر اساس شواهدی همچون «چون گل به رنگ و بوی هوا خرقه در گرو/ دستار داغدار به گردن فتاده‌ام» (نظیری، ۱۳٤۰: ۲۷٦) و «علم در مرگ سرداران عزادار/ به گردن شقه‌اش گردیده دستار» (وحشی‌بافقی، ۱۳۹۲: ٤١٦)، دستار برگرفته‌شده در سوگ، گاه نیز به گردن سوگوار افکنده می‌شد.

آشکار است که کاربردهای دستار، از حالت ملایم (از سر برداشتن) تا شکلِ تند آن (بر زمین کوبیدن)، به میزان هیجان واردشده بر سوگوار بستگی داشته است. از سوی دیگر با توجه به مثال‌های ذکرشده، به‌نظر می‌رسد صاحبان مناصب، به اقتضای مقام، رفتارهای موقرانه‌ای در اظهار سوگ داشته‌اند؛ اما در میان انواع این رفتارها، گاه ظرفیت نمادینِ دستاربرداری، دستمایهٔ تظاهر و ابراز هیجانات کاذب نیز بوده است. به گفتهٔ نویسندگان ***تاریخ الفی***، قتلغ‌خان، حاکم کرمان، بعد از قتل برادرِ خود، اعزالملک، به جرم نامه‌نگاری با امیر مبارزالدین، وقتی با جسد وی مواجه شد، برای فریب عوام «دستار خود را بر زمین زد و ... چندان گریه کرد که مردمان ابله را یقین شد که او خبر از کشتن اعزالملک نداشته و سه روز تعزیه‌داری نمود» (تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۸۰۲/٦). بر اساس جنبهٔ مذکور، یعنی معنای نمادین بی‌دستاری، معمولاً در عزاهای عمومی در کنار سایر رسوم و عادات، امر به برداشتن دستار نیز می‌شده است (همان، ۲۲۹۸/٤).

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]
[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۲-۱-٦. برداشتن دستار در شادی

در اظهار شادی و شورِ مستی نیز مانند هیجان ناشی از عزا و سوگ، گاه دستار از سر گرفته می‌شد. طبق سرودهٔ وحشی بافقی در بیتِ «تا شنید از باد پیغام وصال یار، گل/ بر هوا افکند از خرمی دستار گل» (۱۳۹۲: ۲۲۵)، که در منقبت امام هشتم(ع) ایراد شده، دستار به هنگام شادی به هوا افکنده می‌شده است. خلاف چنین رفتاری، اغلب مثال‌های موجود، نظیر ابیاتِ «گرت گویند سر در راه ما باز/ بدین شادی تو دستار اندر انداز» (عطار، ۱۳۸٦: ۱۸۱) و «یک طایفه از شوقش بدریده گریبانی/ یک طایفه از عشقش انداخته دستاری» (فیض کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۲۳۱/۲)، نشان می‌دهند که دستار به هنگام ابراز شعف بیش از آنکه به هوا پرتاب شود، به زمین انداخته می‌شده است. با وجود چنین شواهدی، درمجموع با توجه به منابع، به‌ویژه متون تاریخی و اجتماعی، می‌توان گفت که شادی‌های متعارف نظیر شادی فرا رسیدن اعیاد، سرور بر آمده از موفقیت در کارها، یا شادی ناشی از شنیدن و دیدن رویدادهای مطلوب، چندان با انداختن دستار ابراز نشده است. بر عکس این مطلب، اظهار شور و شعف به‌ویژه در منابع ادبیات منظوم غنایی به شکلی وسیع با اشکالی از رفتار با دستار مرتبط شده است. در این منابع، مستی که برخی از اقسام رفتارها با دستار را در پی داشته است، وقتی با شادی و شور توأم می‌شد، به دستارافکنی‌های مکرر منجر می‌شد. در حالت نخست یعنی در مستیِ صرف، نظیر آنچه در ابیاتِ «دستار مست و دامن اطفال نیستم/ چندین فلک چرا به زمین می‌کشاندم؟» و «جام چون خورشید می‌باید گرفت از ساقیان/ بر زمین چون صبحدم دستار می‌باید کشید» (صائب، ۱۳۸۳: ۲۸۱۱/۵، ۱۳٤۷/۳) ذکر شده است، گاه بخشی از دستار، از سر رها و در پی مست به زمین کشیده می‌شد. همچنین گاه مست از سر ناتوانی بنا بر بیتِ «ز اول بامداد سر مستی/ ورنه دستار کژ چرا بستی؟» (مولوی، ۱۳۸٤: ۱۲۳۰)، دستاری بی‌سامان بر سر داشته است؛ اما در نوع دوم، یعنی آنگاه که مستی با شور و شعف و پاکبازی همراه می‌شد، بر اساس شواهدی همچون «چو در دست تو باشیم ندانیم سر از پای/ چو سر مست تو باشیم بیفتد سر و دستار» (همان، ٤۱۱) و «گر تائب صد ساله بیند شکن زلفش/ حالی به سر اندازی دستار در اندازد» (عطار، ۱۳۸٤: ۱۷۸)، صاحب دستار به هنگام دست‌افشانی و سراندازی، دستار را نیز از سر می‌انداخته

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

است؛ به طوری که گاه چنین مستی از سر شوقِ زیاد، به تعبیر حافظ در بیتِ «ای خوشا دولت آن مست که در پای حریف/ سر و دستار نداند که کدام اندازد» (۱۳۸۵: ۲۹۵)، در انداختن سر یا دستار متوقف می‌مانده است.

۳-۱-۶. برداشتن دستار در بی‌تابی و اندوه

همان طور که هیجانات ناشی از عزا و شادی موجب گرفتن دستار از سر می‌شد، عوامل هیجان‌زای دیگری نیز چنین واکنشی را در پی می‌آورده است. از این نوعِ است ماجرای کشتی‌بانی که در ***هزارویک شب***، سندباد بحری در ذکر وقایع سفر، از احوال وی نام برده است. به نقلِ وی آنگاه که کشتی در بیراهه افتاد، ناخدا «فریادی برآورد و دستار از سر بینداخت و طپانچه بر رخسار زد و ریش خویش بکند و در میان کشتی از شدت ملالت و حزن بیفتاد» (*هزارویک شب*، ۱۳۸۷: ۳۵۲/۳). واکنشِ بکتوب، امیری از امرای مغول، در وقایعِ خراسانِ اواخر دورهٔ ایلخانیان نیز حاوی رفتاری این گونه با دستار است. وقتی گروهی از امرای آن ناحیه، یکپارچه شدند و خیل‌خانهٔ او را در یورشی ناگهانی به باد دادند، وی با مشقت «از آن غرقاب به ساحل نجات، نزد شهزاده ییسور کشید. از گرد راه دستار خود را بر زمین زده از امرای ابوسعید شکایت کرد. شهزاده او را تسلی کرده ... » (تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۷ /۴٤۰٤ ـ ٤٤۰٥؛ همان، ٤۲۸/۱).

٤-۱-٦. برداشتن دستار برای استغفار

ابراز «عجز، تسلیم و استغفار» نیز در میانِ اقسامِ حالاتی است که با برداشتن دستار به دست خویش، اظهار می‌شده است. برداشتن سرپوشی که نهادن آن هنجار و از اسباب حرمت و تشخص بود، ظاهراً راهکاری مناسب برای خوارداشت خود و اسبابی برای اظهار توبه و جلب رأفت بوده که در منابع گوناگون، مکرر بازتاب یافته است. احوال یکی از خواجگان در ***تذکرهٔ الاولیا*** که به واسطهٔ ندادن نان به سگی، بر سر تربت شاه شجاع کرمانی مورد عتاب هاتف قرار گرفت، مصداق بارزی برای این گونه رفتار است. خواجه با آن عتاب، چنان از کرده پشیمان شد که وقتی سگ را یافت «در مقام استغفار بایستاد و دستار برگرفت و گفت: «توبه کردم» » (عطار، ۱۹۰٥: ۳۱٥/۱).

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

همچنین عطار در بیت «همی خادم ز سر دستار بنهاد/ به پیش گربه باستغفار استاد» (۱۳۸۷: ۱۵٦) به این شکل از استغفار در ***الهی‌نامه*** اشاره کرده است. بیت مذکور از حکایتی است که در آن خادمِ شیخ گورکانی به امر شیخ، با برداشتن دستار، استغفار را در برابر گربه‌ای صورت داده است که در مطبخ شیخ آن را به دست خود آزرده بود. علاوه بر موارد مذکور، صوفیه در رسمِ رفعِ کدورت در میان خود، که اصطلاحاً از آن به «ماجرا گفتن» تعبیر می‌شد، از سر «طلبِ عفوِ توأم با تواضع»، دستار از سر می‌گرفته‌اند. بدین صورت که با وقوع تقصیر از سوی یکی از مریدان، صلای ماجرا داده می‌شد و اهل خانقاه تجمع می‌کردند. آنگاه خاطی در برابر انجمن، فروتنانه عذر تقصیر می‌خواست و مودت و صفای فوت‌شده را احیا می‌کرد. ضمن انجام چنین رسمی

> مستحب آن بوده است که چون استغفار کنند سرها برهنه کنند تا به تواضع و شکستگی نزدیک‌تر گردند و بعضی گفته‌اند که در اول استغفار سر پوشیده باید داشت تا آنگه که وقت غالب شود و عذر یکدیگر قبول افتد. آنگاه دستار از سر بنهند، و این از برای آن گفته‌اند که اگر صفای دل در حال حاضر نشود دیر باید بر پای استادن و اگر شباروزی یا دو روز یا سه روز چنان ماند سر برهنه باید داشت و اگر درین میانه از بهر نماز یا غیر آن سر پوشند رجوع باشد از استغفار و این نشاید. پس در سر برهنه کردن و ایستادن تعجیل نکنند (باخرزی، ۱۳۸۳: ۲۵۵؛ فروزانفر، ۱۳٦۷: ٦۵۷/۲؛ ذوالفقاری، ۱۳٦۸: ۱۳٤–۱۳٦).

آن گونه که از منابع برمی‌آید برداشتن دستار از سر برای ابراز «عجز، تسلیم و استغفار» گاه توأم با آویختن آن به گردن بوده است. طبق نقل نویسندهٔ ***تاریخ الفی***، وقتی سرکشی از سرکشان، با ملاطفتِ کسانِ شاه صفوی مطیع شد و به اردوی سلطان رسید، «به رسم گناهکاران دستار در گردنش کرده به سعادت پای‌بوس سرافراز شد» (تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۵۷٦٦/۸، ٤۵۷۷/۷). در توسل به چنین عملی گاه گناهکار از نهادنِ مجدد دستار برداشته‌شده خوداری می‌کرد تا خواهش فروتنانه‌اش، که به قصد جبرانِ تقصیر بود، برآورده شود (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۰۵/۱).

خلاف منابع عرفانی در منابع تاریخی، همان‌گونه که در مثال اخیر نیز دیده شد، برداشتن دستار به منظور اظهارِ «عجز، تسلیم و استغفار»، عمدتاً در برابر حاکمان و صاحبان قدرت صورت گرفته است (فضل‌الله بن روزبهان، ۱۳۸۲: ۲۰۲؛ ملک‌شاه حسین

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

سیستانی، ۱۳۸۳: ۱۵۵ـ ۱۵۶)؛ اما گاه این امر علاوه بر شاهان در برابر خدا نیز رخ داده است. وقتی آلپ ارسلان سلجوقی در تقابل با قیصر، کار را بر لشگر خود سخت دید بناچار «دستار از سر برداشته و کمر از میان گشاده، پیشانی مسکنت بر خاک نهاد و از پادشاه علی‌الاطلاق، ظفر و نصرت مسئلت کرد ... » (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۸۸/۲). علاوه بر دلالت دو مثالی که از ***تذکرهٔ الاولیا*** و ***الهی‌نامهٔ*** عطار، در ابتدای این بخش بیان شدند توجه به منابع نشان می‌دهد که دستار برداشتن برای ابراز «عجز، تسلیم و استغفار»، در برابر صاحبان مقامات معنوی و ارادهٔ آن‌ها نیز رسمی معمول بوده است. دستار برداشتنِ برگزیدهٔ قوم بنی‌اسرائیل در برابر حضرت موسی(ع) را می‌توان شاهدی بر این مدعا قلمداد کرد. طبق نقل ***اسرارالتوحید*** وقتی برگزیدهٔ قوم مذکور مأمور به یافتن بدترین فرد قوم شد درنهایت «دستار در گردن خویش نهاد و نزدیک موسی آمد. گفت هر چند نگاه کردم هیچ کس را بتر از خویش می‌نبینم» (محمدبن‌منور، ۱۸۹۹: ۳۴۲).

۵-۱-۶. برداشتن دستار برای فروش آن در تنگدستی

تنگدستی و ناداری از دیگر موقعیت‌هایی است که در آن، دستار به دست شخص دستاربند از سر گرفته می‌شد تا به‌واسطهٔ فروش آن رفع حاجت شود. طبق اشارات منابع، در واقع دستار نوعی اندوخته برای روز مبادا بوده و در هنگام تنگی، بسیار به کار می‌آمده است. توسل یحییِ برمک در حال فقر و فاقه به فروش سرپوش، نمونه‌ای از این نوع رفتار با دستار است که در تاریخ برمکیان ماجرای آن از قول وی این گونه به میان آمده است: «روزی حال بی‌نوایی من جایی رسید که به‌جز دستاری نیم‌کهنه بر ما چیزی نمانده بود و دو روز حرم را فاقه برآمد. آن دستار نیم‌کهنه را به بازار فرستادم و هفده درم فروختم و فاقه بر آن بشکستند» (سجادی، ۱۳۸۵: ۲۱۵). از آنجا که پوشاندن سر اهمیت بسزایی داشته است دقت در منابع حاکی از آن است که فروش دستار عملاً زمانی صورت می‌گرفت که مشقت ناداری و گرسنگی به حد نهایت رسیده باشد و رفع حوائج، ضرورتی آنی محسوب شود. بر این اساس است که به گفتهٔ ابوالحسن خرقانی در ***تذکرهٔ الاولیا***، «گدایی که نان شبانگاه ندارد و دستار از سر برگیرد و دامن به زیر نهد، محال بود که آن را به نسیه فروشد» (عطار، ۱۹۰۵: ۲۲۶/۲؛ تنوخی، ۱۳۵۵: ۱۷۹). در

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

سرتاسر ادبیات منظوم فارسی نیز، اگرچه به اشکال گوناگون، ازجمله در ابیاتی همچون «توان فروختن از بهر خوردنی دستار/ ولی بسر که تواند مبار پیچیدن» (نظام قاری، ۱۳۵۹: ۱۰۳)، به فروختن دستار اشاره شده است؛ اما شکلی دیگر از معامله با آن، یعنی «گرو نهادن» دستار به جای «فروختن» آن، در ادبیاتی که در آن رندانه با زهد و صلاح تقابل صورت گرفته، وجهی غالب یافته و به مضمونی بسیار شایع، نظیر آنچه در مثال‌های زیر دیده می‌شود، تبدیل شده است:

«برهنه پا و سر زانم که دایم در خراباتم/ همی باشد گرو هم کفش و هم دستار من هر شب» (سنایی، ۱۳۸۸: ۸۰۳)، «دستار مرا گرو نهادی/ یک کوزه مثلثم ندادی» (مولوی، ۱۳۸٤: ۱۸۱)، «در خراباتش به جامی بارها کردم گرو/ تا نپنداری سعادت نیست در دستار من» (یغمای جندقی، ۱۳٦۷: ۱۷۰/۱) و «بیا باده به دست آر ورنه رند آسا/ گرو کنم به خرابات جبه و دستار» (مجد همگر، ۱۳۷۵: ۲۵۰ بخش اول).

٦-۱-٦. برداشتن دستار برای بخشش آن

بنابر آنچه از اهمیت سرپوشی و جایگاه دستار در میان پوشاک گفته شد، همواره برای تهیه و تجدید آن به روش‌های مختلف تلاش می‌شده است. به عبارت دیگر، حتی اگر تهیهٔ آن از طریق خرید میسر نمی‌شد از راه سؤال و طلب این پوشاک تدارک دیده می‌شد. در قصایدی که به قصد طلب صله سروده می‌شد در میان اقسام تقاضاها از ممدوح، گاه نیز نظیر آنچه در ابیات «پس چون تنم آراسته پیرهن تست/ این فرق مرا نیز بیارای به دستار» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۹٦) و «زر بده گر نمیدهی دستار/ جو و گندم بده اگر زر نیست» (جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳٦۲: ۳۹۰)، دیده می‌شود، شاعر از ولی‌نعمت خود دستار طلب می‌کرده است. به همین دلیل در ذکر اقسام عنایات ممدوح گاه مانند مضمون بیت «سرم که نیم جو ارزد به نزد همت تو/ به بخشش زر و دستار بس گران بار است» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۸٤۲)، دستاربخشی از اسباب قدردانی و سپاس مدیحه‌سرا می‌شده است. می‌توان گفت تقاضای سرپوش از ممدوحان ناظر به تجمل و اظهار شکوه نیز بوده است؛ زیرا دستاری که امیران می‌بخشیده‌اند، می‌توانست مزین و گرانبها نیز باشد.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

از اشارات منابع برمی‌آید که نداشتن دستار از علائم فقر بوده است. غزالی در *احیاءالعلوم* در ذکر اقسام فقرا، درویش را کسی می‌داند که «پیراهن دارد بی‌دستار ... » (غزالی طوسی، ۱۳۸٦: ۴۸۳/۱). ملااحمد نراقی نیز آنجا که به برحذر داشتن از تحقیر فقرا پرداخته، آن‌ها را بلندهمتانی دانسته است که در ظاهر «نه در سر، دستار و نه در پا، پای افزار، ... [دارند]» (نراقی، ۱۳۷۸: ۴۲۱). بر این اساس، علاوه بر دستارخواهی مداحان، بینوایان و سائلان نیز در رویارویی با صاحب‌نعمتان، در ضمن اقسام خواهش‌های خود، به دریافت دستار توجه می‌کرده‌اند. قوام‌الدین از وزرای معاصر سنایی غزنوی به‌واسطهٔ این نوع خواهش‌ها و نیز افراط در مروت، مدام بی‌جبه و دستار می‌شده است (ابوالرجاء قمی، ۱۳٦۳: ۱۷). همچنین، در این راستا، «دستار» از اقسام حاجاتی بوده است که ابوسعیدِ ابوالخیر در پایان مجالسش از حاضران برای درویشان طلب می‌کرده است (محمدبن‌منور، ۱۸۹۹: ۱۷۳). در میان اقسام علل دستارخواهی، بعضاً گران‌بهایی این پوشاکِ در معرضِ دید، محرک درویشان بوده است. در ***تذکرة الاولیا*** از درویشی سخن به میان آمده است که در دستارِ «طبریِ» ابوعلی دقّاق، «طمع» کرده و شیخ آن را به او داده است (عطار، ۱۹۰۵: ۱۸۹/۲).

۷-۱-٦. برداشتن دستار برای اظهار انتقال قدرت

از دیگر موارد خلع دستار به اراده و اختیار، برداشتن آن به هنگام انتقال قدرت بوده است. در این مورد، صاحب‌منصبِ دستاردار، در ضمن اقدام به انتقال قدرت، به‌صورت نمادین نیز، دستار را در ملأ عام از سر خود بر می‌داشت و بر سر جانشین می‌گذاشت. پیشینیان معمولاً انتقال قدرت و منصب را به روش‌های مختلف به سمع و نظر عموم می‌رسانده‌اند؛ ازجمله آنان نام و القاب جانشین را به جای نامِ آن کسی که قدرت را واگذار کرده است، در خطبه‌ها جایگزین می‌کردند. همچنین، سکه‌ها را به نام حاکمِ تازه‌کار می‌زدند. توجه به منابع نشان می‌دهد که گاه نیز، انتقال قدرت به واسطهٔ برداشتن دستارِ خاص از سرِ صاحب‌منصب و گذاشتن آن بر سر دیگری، رخ می‌داده است. شهرزاد قصه‌گو در ***هزارویک‌شب*** از وزیری سخن گفته است که بعد از واگذاری حکومت توسط پادشاهِ زمانه به فرزند، او نیز در صدد انجام کاری مشابه برآمده است. طبق نقل این قصه‌گو، وزیر برای این منظور «دستار وزارت از سر گرفته، بر سر ساعد

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

[فرزند] نهاد و وزارت باو سپرد» (۱۳۸۷: ٤٣٦/٤). ماجرای جانشینی اسماعیل به دستِ سلطانعلی‌شاهِ صفوی نیز حاوی چنین رفتاری است. به گفتهٔ نویسندهٔ ***حبیب‌السیر*** زمانی که اسماعیل صفوی و بردارانش در تعقیب و گریزهای آستانهٔ تشکیل حکومت، خود را گرفتار حاکم محلی دیدند، سلطانعلی‌شاه، برادر بزرگ اسماعیل، به‌ناچار «امراء صوفیه را به عتبهٔ علیّه طلبیده از ارتحال خود خبر داد و ... دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت [شاه اسماعیل] نهاد» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ٤٤١/٤) و او را بدین طریق جانشین خود ساخت (ملک شاه‌حسین سیستانی، ۱۳۸۳: ۳۳۸). می‌توان گفت در همهٔ موارد مذکور، صاحب‌منصبِ دستاربند، در اقدام به واگذاری قدرت و انتخاب جانشین، مختار بوده و فرد جایگزین از سوی کسی بدو تحمیل نشده است. خلاف این امر به نظر می‌رسد برداشتن و گذاشتن دستار برای انتقال قدرت، آنگاه که به دست شخصی ثالث صورت می‌گرفت، با تحقیر و توهین دستاربندِ جای‌دار (نه جانشین)، توأم بوده است. به عبارت دیگر، همان طور که انتقال قدرت و منصب از سر اختیار با برداشتن و گذاشتن دستار نیز اظهار می‌شد، خلع قاهرانه از منصب نیز با برداشتن جبارانهٔ دستار، روی می‌داده است. تهدید سلطان سلجوقی به خلعِ وزیر بزرگ، خواجه نظام‌الملک، دربردارندهٔ چنین رفتاری است. سلطان وقتی وزیر را در امورِ ملک و مال، عنان‌گشاده دید، تهدید کرد که «اگر مِن بعد ترک این طریقه ندهی، بفرمایم تا دستار از سر و دوات از پیش دست تو بردارند» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ٤٩٣/٢). گفتنی است که انتقال قدرت با برداشتن و گذاشتنِ دستار، در نزد وزیران و دیگر صاحب‌منصبانِ میانی یا پایینی صورت می‌گرفته است وگرنه در رأس قدرت، یعنی در نزد شاهان، اگر هم این کار مرسوم بود، با برداشتن و گذاشتن تاج روی می‌داده است (*هزارویک‌شب*، ۱۳۸۷: ٤٣٦/٤).

۲-٦. بی‌دستار شدن به ارادهٔ دیگری

گاه «بی‌دستار شدن»، خلاف موارد گفته‌شده، به خواست و ارادهٔ دستاربند نبوده و عامل بیرونی بدون اذن و حتی با عنف و اجبار این سرپوش را از سر وی برمی‌گرفته است. هر چند دلایل این شکل از رفتار با دستار، نسبت به تعدادِ دلایلِ «بی‌دستار شدن به ارادهٔ صاحب‌دستار»، اندک، و تنها دو مورد است. تعدد شواهد آن در منابع نشان می‌دهد که

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

چنین رفتاری رواجی چشمگیر داشته است. «ربودن دستار» و برداشتن آن به منظور «مجازات»، دو دلیل شکل‌گیریِ «بی‌دستار شدن به ارادهٔ دیگری» است که در ادامه هر یک ذکر و بررسی می‌شود.

۱-۲-۶. برداشتن دستار برای سرقت آن

هر چند گاه وزش باد موجب افتادن دستارها می‌شد، نظیر آنچه در ابیاتِ «باد، دستار مؤذن در ربود/ کعبتینی از میان بیرون فتاد» و «باد سر زلفت از سر آغوش/ دستار سر سران ربوده» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۷۵،۶۶۳)، تعبیر به ربایش شده است. در واقع، دستارها به کف طراران که در کمین دستاربندان می‌نشستند، در چشم به‌هم‌زدنی از سرها گرفته می‌شد و به یغما می‌رفت. قطعاً گران‌بها بودن دستار برخی دستاربندان و مرصع بودن آن‌ها که در منابع مکرر بدان اشاره شده، موجب سرقت این پوشاک می‌شده است. شاردن که روزگاری در میان ایرانیان زیسته، عموم دستارها را حاوی پارچهٔ «لطیف ابریشمین یا ابریشمین زرتار» دیده و دستار روحانیان را به قطعه پارچهٔ گلدار و پرقیمت‌تری به عرض شش یا هفت شست منتهی دانسته است (۱۳۷۲: ۸۰۴/۲). بر اساس چنین ویژگی، یعنی گرانبهایی، گاه دستار اسباب خرید جان می‌شده است؛ بدین صورت که به هنگام جنگ و گریزها، شخص تحت تعقیب، با انداختن دستارِ گرانِ خود، و مشغول ساختن تعقیب‌کننده‌ها بدان، خود را از مهلکه نجات می‌داده است (علی‌بن شمس‌الدین، ۱۳۵۲: ۲۳۳). از عوامل دیگری که سارقان را به سرقت این سرپوش‌ها می‌کشانده، بزرگی و کلانی آن‌ها بوده است. اوحدی مراغی، خاقانی و سعدی به ترتیب از دستارهای چهار، شش و پنجاه گزی سخن به‌میان آورده‌اند (۱۳۴۰: ۵۷۷، ۱۳۸۲: ۸۲۷، ۱۳۵۹: ۱۰۵). غرض اصلی از به سر بستن این دستارهای بزرگ، که گاه در کلان ساختنشان به عمد سعی بلیغ می‌شد، اظهار هیبت و شکوه بوده است. فقیهی که در حکایتی از دفتر چهارم ***مثنوی معنوی*** ژنده‌ها در دستار می‌کرد بر آن بود «تا شود زفت و نماید آن عظیم/ چون در آید سوی محفل در حطیم» (مولوی، ۱۳۷۳: ۵۵۲/٤؛ نیز یغمای جندقی، ۱۳۶۷: ۲۱۹/۱–۲۲۳؛ واصفی، ۱۳۴۹: ۱۵۲/۲). علاوه بر همهٔ عوامل مذکور طبعاً سهل‌الوصولی دستارها که بدون حائل در دیدرس و دسترس بوده‌اند در تحریک سارقان

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

به ربایش آن‌ها بی‌تأثیر نبوده است. از این سارقان در منابع عمدتاً با عناوینی همچون طرار، شطار و عیار یاد شده؛ اما گاه شحنه و عسس نیز در خیل آن‌ها قرا گرفته است. ابیات «شحنه‌گر خرقه و دستار به یغما ببرد/ گو ببرد چند خر خرقه و دستار شویم» (نیر ممقانی، ۱۳۸۸: ۳۱٤) و «با محتسب شهر بگویید که امشب / دستار نگه دار که بیرون عسسانند» (اوحدی مراغی، ۱۳٤۰: ۱۹۵) به ترتیب از شواهد این مدعایند. نکتهٔ جالب توجه در کار این ربایندگان، بنابر آنچه در ابیاتی نظیر «عاشقان سر نهند در شب تار/ تو برآنی که چون بری دستار» (سنایی، ۱۳۸۳: ۳۲۷) و «بهر گوشه دستار بندان نبودی/ گذرشان شبانگاه از ترس سالب» (نظام قاری، ۱۳۵۹: ۲۹)، دیده می‌شود، این است که آن‌ها اغلب به هنگام تاریکی‌ها، نظیر اوقات رفتن به حمامِ سحری، دست به این کار می‌زده‌اند و صاحب دستار را ناکام می گذاشتند (جنید شیرازی، ۱۳٤٦: ۲۹۹؛ *هزارویک‌شب*، ۱۳۸۷: ۱۲۰/۱).

۲-۲-٦. برداشتن دستار برای مجازات دستاربند

یکی از مهم‌ترین اقسام دستاربرداری به دست دیگری ـ که توأم با عنف و اجبار بوده ـ دستاربرداری برای مجازات بوده است. در این نوع رفتار معمولاً بعد از برداشتن دستار از سر محکوم آن را به گردن او می‌افکندند تا به‌واسطهٔ آن، وی را کشان‌کشان به سوی مجازات ببرند. فرمان عضدالدولهٔ دیلمی به حاجب بزرگ خود که «برو و قاضی شهر را سربرهنه و دستار در گردن پیش من آر» (نظام‌الملک،۱۳٤۰: ۱۰٤) نمونه‌ای از این اعمال است. امیر دیلمی این فرمان را بعد از مسلم شدن خیانتِ قاضی در امانت، صادر کرده است. فرمان سلطان محمود غزنوی برای بازداشت عاملِ ظالمِ فوشنج نیز حاوی چنین رفتاری است. سلطان برای بازداشت این عامل به مأمور خود امر کرد تا به فوشنج برود و وی

> را فرو کشد و دستارش در گردن کند و سر و پای برهنه تا به غزنین پیاده بیاورد ... [مأمور] پای برهنه آن مرد را از فوشنج به غزنین آورد و چون یک فرسنگ به غزنین مانده بود دیگر باره او را سر برهنه کرد و دستار در گردن می‌کشید تا به سرای حَکم (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ٦۲/۲).

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

در این گونه مجازات‌ها، گاه محکومانِ جری، در اعتراض به ناروایی احکام، از به سر بستنِ دستارِ افتاده تا اعادهٔ حیثیت، خودداری می‌کرده‌اند (تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۳۳۸/۵).

عمل برداشتن دستار به قصد مجازات ـ که طبق گزارش منابع، علاوه بر ایرانِ دورهٔ اسلامی در ایران قدیم (طبری، ۱۳۷۳ـ ۱۳۷۸: ۸۳۲/۲؛ دینوری، ۱۳۸۳: ۱۳۱) و در تاریخ صدر اسلام (خواندمیر، ۱۳۸۰: ٤٧٠/١؛ طبری، ۱۳۷۳–۱۳۷۸: ٥٤/٣) نیز رایج بود ـ در واقع حاوی دو توهینِ توأم بوده است؛ بدین معنی که از یک سو صرف برداشتن دستار به‌دلیل هنجارهای عرفی، خود نوعی خوارداشت بوده است و از سوی دیگر نیز انداختن آن به گردن برای کشاندن و بردن، خود وهنی دیگر بود که در حق محکوم روا داشته می‌شد. آنچه در انجام این رفتار در مثال‌های ذکرشده و در مطالب سایر منابع جالب توجه و مشهود است، اصرار به انجام این کار در ملأ عام است. قاضی و حاکم در دو مثال مذکور هر یک در طول مسیری دستار به گردن کشیده شده‌اند. طبعاً در چنین مسیری عمومِ مردم شاهد این رفتار خفت‌بار بوده‌اند. این طرز عمل در نحوهٔ اقدام گماشتگانِ برخیِ فقهای آمل، علیه سید قوام‌الدین مرعشیِ صوفی‌مسلک نیز مشهود است. آنانْ «سید را در میان بازار آمل دستار از سر برداشته ایذاءها کردند و زولانه بر سر نهاده در زندان محبوس ساختند» (مرعشی، ۱۳٤٥: ۱۷٦).

می‌توان گفت با این نوعِ رفتار، علاوه بر تحقیر محکومان، در واقع هیبت حاکم نیز آشکار می‌شده است؛ زیرا تودهٔ مردم در این نوع مجازات، اقتدار حاکم را به‌واسطهٔ درشکستن جلالِ صاحب‌منصبانِ نافذی همچون «عامل و قاضی» عیناً مشاهده می‌کرده‌اند. بر اینِ اساس شمس مغربی و انوری به‌ترتیب در ابیات «انوار جمال توست در دیدهٔ هر مؤمن/ دستار جلال توست در سینهٔ هر کافر» (۱۳۵۸: ۱٤٧) و «دوش زندان‌بان قهرت را همی دیدم به خواب/ مرگ را دستار بر گردن همی بردی اسیر» (۱۳٦٤: ۱٥٩)، برداشتن دستار و انداختن آن را بر گردن، اسباب ابراز جلال و قهر دانسته‌اند.

بنابر این شواهد به هنگام مجازات، دستارِ برداشته‌شده غالباً در گردن انداخته می‌شد (مشکور، ۱۳۵۰: ۸۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲/ ۳۰۲)؛ اما علاوه بر نهادن دستار بر گردن و مقید ساختن محکوم به‌وسیلهٔ آن، در مجازات‌های مهلک این سرپوش ـ نظیر آنچه عرفی

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

شیرازی در بیت «امرت به مصلحت قدمی گر به سنگ زد/ دستار در گلوی قضا کرد روزگار» (۱۳۷۸: ۱۰۱/۲) ایراد کرده است ـ در دهان و گلوی محکوم نیز فشرده می‌شد. همچنین، گاه برداشت دستار، بدون آنکه به گردن انداخته شود، صرفاً مقدمهٔ تحقیرآمیزی بر آغاز مجازات بوده است. در داستانی از ***هزارویک‌شب***، وقتی قاضی و والی، اموال به‌سرقت‌رفته را، خلاف انتظار در خانهٔ یکی از معتمدین یافتند در راستای مجازات سارق، ابتدا فقط «دستار از سر او برداشتند و [سپس] همهٔ مال او را ضبط کردند» (*هزارویک‌شب*، ۱۳۸۷: ۲۷٤/۲).

۷. نتیجه

با اینکه پوشاندن سر بنا بر عوامل گوناگون، اهمیت بسیاری نزد قدما داشته و برهنگیِ آن امری ناهنجار تلقی می‌شده است، بررسی منابع نشان می‌دهد که دستار در مقام یکی از شایع‌ترین سرپوش‌ها، به دو شکلِ کلی و بنا بر چندین دلیل به قرار زیر از سربرداشته می‌شده است:

۱. بی‌دستار شدن به دست شخص دستاربند: در این شکل از برداشتن دستار، فرد به دلایلی نظیر ابراز هیجانات، تنگدستی، بخشش، استغفار و انتقال قدرت، سر خود را برهنه می‌کرده است. درست است که در این رفتار، صاحب دستار خود سرپوش را از سر خود می‌گرفته است؛ اما نمی‌توان گفت که وی به کلی در این امر مختار و فارغ از عوامل ملزم‌کننده بوده است؛ مثلاً رفع گرسنگی و حفظ جان، علی‌رغم اهمیتی که پوشاندن سر نزد عرف داشت، دستاربند را به‌ترتیب، وادار به برداشتن دستار برای فروش و استغفار می‌کرده است.

۲. بی‌دستار شدن به دست دیگری: در شکلِ دوم بی‌دستار شدن، خلاف شکل اول، دستاربند به‌واسطهٔ عامل بیرونی، و به دو دلیلِ سرقت و مجازات، برهنه‌سر می‌شده است. طراران در گذشته، به‌دلیل در دسترس بودنِ دستار، به‌ویژه نوع گران‌قیمتِ آن را مکرر از سر می‌ربودند و دستاربند را ناکام می‌گذاشتند. در «مجازات» نیز عامل بیرونی با اعمال عنف و به قصد خوارداشت و اجرای اوامر و احکام، دستار را اغلب در انظار عمومی، از سر محکومِ دستاردار برمی‌داشت، سپس مجازات در نظر گرفته شده را

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

عملی می‌کرد. به عبارت دیگر، برداشتن دستار در این حالت مقدمهٔ تحقیرآمیزی برای اعمال حکم بوده است.

منابع

ـ ابوالرجاء قمی، نجم‌الدین (۱۳۶۳). ***تاریخ الوزراء***. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ـ ادیب‌الممالک، محمدصادق بن حسین (۱۳۷۸). ***دیوان کامل ادیب الممالک فراهانی***. ۲ ج. به تصحیح و اهتمام مجتبی برزآبادی فراهانی. تهران: فردوس.

ـ الگار، حامد (۱۳۸۳). «عمامه». ***پوشاک در ایران زمین***؛ از سری مقالات *دانشنامهٔ ایرانیکا*. زیر نظر احسان یار شاطر. ترجمهٔ پیمان متین. با مقدمهٔ علی بلوکباشی. تهران: امیرکبیر. صص ۴۵۵–۴۶۰.

ـ الهامی کرمانشاهی، احمد بن رستم (۱۳۸۹). ***شاهدنامه***. ۴ ج. تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر.

ـ انوری، محمد بن محمد (۱۳۶۴). ***دیوان انوری***. به کوشش سعید نفیسی. تهران: سکه.

ـ اوحدی مراغی، رکن‌الدین (۱۳۴۰). ***کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی***. با تصحیح، مقابله و مقدمهٔ سعید نفیسی. تهران: امیرکبیر.

ـ باخرزی، یحیی (۱۳۸۳). ***أوراد الأحباب و فصوص الآداب***. تصحیح ایرج افشار. تهران: دانشگاه تهران.

ـ برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۲). ***برهان قاطع***. ۵ ج. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.

ـ حسین اصفهانی، محمود بن محمد (۱۳۶۴). ***دستور الوزاره***. تصحیح و تعلیق از رضا انزابی‌نژاد. تهران: امیرکبیر.

ـ حیدرمیرزا دوغلات، محمد (۱۳۸۳). ***تاریخ رشیدی***. تصحیح و تحقیقِ عباس‌قلی غفاری‌فرد. تهران: میراث مکتوب.

ـ خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲). ***دیوان خاقانی شروانی***. تصحیح ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

ـ ***تحفه*** (در اخلاق و سیاست) (۱۳٤۱). مؤلف ناشناخته. به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ـ تتوی، احمد و جعفربن بدیع‌الزمان آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲). ***تاریخ الفی***. مصحح غلام‌رضا طباطبایی مجد. ۸ ج. تهران: علمی و فرهنگی.

ـ تنوخی، محسن بن علی (۲۵۳۵). ***فرج بعد از شدت***. ترجمهٔ حسین بن أسعد دهستانی. با مقابله و تصحیح اسماعیل حاکمی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ـ جمال‌الدین اصفهانی، محمد بن عبدالرزاق (۱۳٦۲). ***دیوان کامل استاد جمال‌الدین اصفهانی***. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. تهران: سنایی.

ـ جنید شیرازی، جنید بن محمود (۱۳٦٤). ***تذکرهٔ هزار مزار***. به تصحیح و تحشیهٔ نورانی وصال. شیراز: کتابخانهٔ احمدی شیراز.

ـ چیت‌ساز، محمدرضا (۱۳۷۹). ***تاریخ پوشاک ایرانیان*** «از ابتدای اسلام تا حملهٔ مغول». تهران: سمت.

ـ حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۵). ***دیوان حافظ***. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوار.

ـ خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰). ***تاریخ حبیب السیر***. ٤ ج. مقدمهٔ جلال‌الدین همایی. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. چ ٤. تهران: خیام.

ـ دوزی، راینهارت پیتر آن (۱۳٤۵). ***فرهنگ البسهٔ مسلمانان***. ترجمهٔ حسینعلی هروی. تهران: دانشگاه تهران.

ـ دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). ***لغت‌نامه***. به کوشش محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران/ مؤسسهٔ لغت‌نامه دهخدا.

ـ دینوری، احمدبن داود (۱۳۸۳). ***اخبار الطوال***. ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی. چ ٤. تهران: نشر نی.

ـ ذکاء، یحیی (۱۳٤۲). «نگاهی به کلاه پارسیان در روزگار هخامنشیان». ***هنر و مردم***. دورهٔ ۱-۲. ش ۱۳. صص ۱۵-۲۹.

ـ ذوالفقاری، حسن (۱۳٦۸). «صلای ماجری، «ماجری گفتن»». ***کیهان اندیشه***. ش۲۷. صص ۱۳٤-۱۳٦.

ـ سجادی، سیدصادق (۱۳۸۵). ***تاریخ برمکیان***. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

ـ سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۵۹). ***بوستان***. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.

ـ سلمان‌ساوجی، محمد بن سلمان (۱۳۸۹). ***کلیات سلمان ساوجی***. مقدمه و تصحیح عباسعلی وفایی. تهران: سخن.

ـ سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۳). ***حدیقه الحقیقه***. تصحیح مدرس رضوی. چ ٦. تهران: دانشگاه تهران.

ـ ــــــــــــــــ (۱۳۸۸). ***دیوان سنایی غزنوی***. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: سنایی.

ـ شاد، محمد پادشاه (۱۳۳۵). ***فرهنگ آنندراج***. ۷ ج. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام.

ـ شاردن، ژان (۱۳۷۲ـ۱۳۷۵). ***سفرنامۀ شاردن***. ترجمۀ اقبال یغمایی. ۵ ج. تهران: توس.

ـ شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۸۱). ***مجمع الانساب***. تصحیح میر هاشم محدث. ۲ ج. تهران: امیرکبیر.

ـ شمس مغربی، محمدشیرین بن عزالدین (۱۳۵۸). ***دیوان کامل شمس مغربی***. با مقدمه و اهتمام ابوطالب میر عابدینی. تهران: زوار.

ـ صائب، محمدعلی (۱۳۸۳). ***دیوان صائب***. به کوشش محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.

ـ طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۳ـ۱۳۷۸). ***تاریخنامۀ طبری*** (گردانیده منسوب به بلعمی). تصحیح و تحشیه محمد روشن. ۵ ج. تهران: سروش/ البرز.

ـ عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد (۱۳۷۸). ***کلیات عرفی شیرازی***. ۳ ج. به کوشش و تصحیح محمدولی الحق انصاری. تهران: دانشگاه تهران.

ـ عطار، محمد بن ابراهیم (۱۹۰۵). ***تذکرۀ الأولیا***. تصحیح رینولد نیکلسون. ۲ ج. لیدن: مطبعۀ لیدن.

ـ ــــــــــــــــ (۱۳۸٤). ***دیوان عطار***. تصحیح تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.

ـ ــــــــــــــــ (۱۳۸٦). ***اسرارنامه***. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

ـ ــــــــــــــــ (۱۳۸۷). ***الهی‌نامه***. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

ـ علامی، ابوالفضل بن مبارک (۱۳۸۵). ***اکبرنامه؛ تاریخ گورکانیان هند***. به کوشش غلام‌رضا طباطبایی مجد. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

ـ علی بن شمس‌الدین (۱۳۵۲). ***تاریخ خانی، شامل حوادث چهل ساله گیلان (۸۸۰-۹۲۰ه.ق)***. تصحیح و تحشیهٔ منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ـ عوفی، محمد بن محمد (۱۳۸٦). ***متن انتقادی جوامع الحکایات و لوامع الروایات***. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات امیربانو مصفا و مظاهر مصفا. ٤ ج. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ـ غزالی طوسی، محمد بن محمد (۱۳۸٦). ***احیاء العلوم***. ترجمهٔ مؤیدالدین خوارزمی. به کوشش حسین خدیو جم. ٤ ج. چ٦. تهران: علمی و فرهنگی.

ـ فاضل، محمود (۱۳٥٤). «عمامه». ***هنر و مردم***. د ١٤. ش ۱۵۷. صص ۸ ـ١٤.

ـ فرخی‌سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۸۵). ***دیوان***. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.

ـ فروزانفر، بدیع‌الزمان فروزانفر (۱۳٦۷). ***شرح مثنوی شریف(فروزانفر)***. ۳ ج. تهران: زوار.

ـ فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲). ***تاریخ عالم‌آرای امینی***. تصحیح محمداکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.

ـ فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۸۱). ***دیوان فیض کاشانی***. ٤ ج. تصحیح مصطفی فیض کاشانی. چ۲. قم: اسوه.

ـ مجد همگر (۱۳۷۵). ***دیوان مجد همگر***. به تصحیح و تحقیق احمد کرمی. تهران: ما.

ـ محمد بن منور (۱۸۹۹). ***اسرارالتوحید فی مقامات ابی‌سعید***. سن پطرزبورگ: نشر الیاس میرزا بوراغانسکی.

ـ مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین (۱۳٥٤). ***تاریخ طبرستان و رویان و مازندران***. تصحیح محمدحسین تسبیحی. تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق.

ـ مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰). ***اخبار سلاجقهٔ روم*** *(به انضمام مختصر سلجوقنامه)*. تهران: کتاب‌فروشی تهران.

ـ ملک شاه‌حسین سیستانی (۱۳۸۳). ***احیاءالملوک؛ تاریخ سیستان تا عصر صفوی***. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی.

ـ مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۳). ***مثنوی معنوی***. تصحیح و تحقیق توفیق سبحانی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

ـ _____ (۱۳۸٤). ***دیوان کبیر شمس***. با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: طلایه.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

ـ نراقی، احمدبن محمدمهدی (۱۳۷۸). ***معراج‌السعاده***. تصحیح محمد نقدی. چ ٦. قم: مؤسسهٔ دار هجرت.
ـ نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳٤۰). ***سیرالملوک (سیاست‌نامه)***. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
ـ نظام قاری، محمود بن امیر احمد (۱۳۵۹). ***دیوان البسه***. به اهتمام محمد مشیری. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
ـ نظیری، محمدحسین (۱۳٤۰). ***دیوان نظیری نیشابوری***. با تصحیح و تنظیم مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر و زوار.
ـ نفیسی، علی‌اکبر (ناظم‌الاطبا) (۱۳٤۳). ***فرهنگ نفیسی***. ۵ ج. تهران: خیام.
ـ نیّر ممقانی، محمد تقی بن محمد (۱۳۸۸). ***دیوان نیر تبریزی***. مقدمه، تصحیح و تعلیقات بهروز ثروتیان. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
ـ واصفی، محمود بن عبدالجلیل (۱۳٤۹). ***بدایع الوقایع***. تصحح الکساندر بلدروف. ۲ ج. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
ـ واعظ قزوینی، محمدرفیع (۱۳۵۹). ***دیوان واعظ قزوینی***. با تصحیح، مقدمه و فهارس سید حسن سادات ناصری. تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی علی‌اکبر علمی.
ـ وحشی بافقی، کمال‌الدین (۱۳۹۲). ***دیوان وحشی بافقی***. با مقدمهٔ سعید نفیسی. تهران: ثالث.
ـ ***هزار و یک شب*** (۱۳۸۷). ترجمهٔ طسوجی تبریزی. ۵ جلد. چ ۲. تهران: دنیای کتاب.
ـ یغمای جندقی، ابوالحسن بن ابراهیم قلی (۱۳٦۷). ***مجموعه آثار یغمای جندقی***. ۲ ج. به کوشش سیدعلی آل‌داود. مقدمهٔ باستانی پاریزی. تهران: طوس.
-Eicher J. & M. Roach Higgins (1992). *Definition and classification of dress*: *implications for analysis of gender roles, making and meaning.* Oxford: berg publishers.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.19.3.0]